

"احد بلوموف" رییس شعبه یکی از بانکهای شهر دوشنبه بر خلاف اکثر مردم شهر و حتی اعضای خانواده اش که از آمدن عید نوروز خوشحال بودند، خوشحال که نبود هیچ، کاملاً هم ناراحت نشان می داد!  
علتش هم این بود که معمولاً در این روزها که مردم خود را برای جشن نوروز آماده می کردند، اکثر دوستان "بلوموف" حتی آنهایی که یک سال سراغش نیامده بودند، به دیدنش می آمدند و تقاضای وام می کردند!

"احد" که نمی توانست به همه آنها وام بدهد و در عین حال نه گفتن هم برایش سخت بود، نمی دانست چه کار کند؟! آن روز صبح موقع آمدن به بانک، "احد بلوموف" با دیدن پیرمردی که ماهی های قرمز می فروخت یادش آمد که زنش سفارش کرده حتماً برای سفره هفت سین ماهی های قرمز بخرد.

رئیس بانک همین کار را کرد و ماهی ها را داخل تنگ انداخت و گذاشت روی میز کارش و...  
یک ساعت بعد اتاقش پر بود از دوستانی که برای گرفتن وام آمده بودند.

"قلیچ خان" یکی از دوستانش که توی صف بود، به تنگ ماهی اشاره کرد و گفت: "احد بلوموف، حضور این ماهی ها مزاحم کارت نیست؟"

احد که خیلی ناراحت بود با عصبانیت گفت: "نه... به این خاطر که این ماهی ها تنها موجوداتی هستند که با دیدن من دهان باز می کنند، اما به من نمی گویند پول بده!"

با گفتن این حرف از سوی آقای رییس، "قلیچ خان" ناراحت شد و از بانک بیرون رفت، بعد از او نیز چند نفر دیگر و سپس همه دوستان او که از حرف "بلوموف" ناراحت شده بودند از بانک خارج شدند!  
دقیقه ای بعد کارمندان شعبه، آقای رییس را دیدند که تنگ ماهی ها را در آغوش گرفته بود و می بوسید.